

عمان فارس چنانکه داند کار را به انجام رساند.

چون امین الملک اینگونه سخنان بشنید به بحر حیرت در افتاد و به اندیشه غرقه ماند. علی الجملة چندان او را به پیام و تقریر و کلام و تدبیر آشفته خاطر داشتند تا بدین شرح از وی سندی گرفتند که:

نخست دولت ایران از مداخله افغانستان در گذرد و ضرر مخارج آنان را از خزینة ایران بها دهد.

چون این خط بگرفتند جناب لارد کلیف دیگر باره به امین الملک کس فرستاد که:

چون این نوشته به رضای خاطر ما نگاشتی از ملاقات شما مضایقتی ندارم، و اما قبل از ملاقات باید این شرایط را نیز بپذیری و بر گردنگیری والا ملاقات نخواهد شد.

اول: آنکه سپاه ایران از هرات باز آید و زیان هرات داده شود.

دویم: آنکه دولت ایران مداخله در افغانستان را ابداً موقوف دارد و اگر در میانه مخاصمتی روی دهد به صوابدید کارگزاران انگلیس اصلاح پذیرد.

سیم: آنکه عهدنامه تجارتی جدید نگاشته شود که در سراسر شهرهای ایران قونسول انگلیس توقف کند.

چهارم: آنکه جمیع مطالبات تبعه انگلیس را دولت ایران بی مداخله و مساهله ادا کند.

پنجم: بندر عباسی را بر طبق رضا و خواهش سید سعید خان امام مسقط بدو باز گذارند.

ششم: آنکه شاهنشاه ایران برای اموری چند که از جناب صدراعظم روی داده او را تبدیل فرمایند.

جناب امین الملک در این باب متحیر مانده در رد و قبول این شروط متردد بود تا در روز یکشنبه بیست و سیم شهر ربیع الاول خبر تسخیر هرات در اسلامبول تشهیر

→ خود را در هندوستان گذرانید. در ۱۸۵۶ م فرمانده کل لشکرکشی انگلیس به ایران گردید پس از جنگ در هندوستان نقش مهمی در فرو نشاندن انقلاب سپاهیان داشت.

یافت، الّا سفیر کبیر دولت انگلیس سایر سفرا شادمان شدند و روزی دیگر امین‌الملک اطمینان یافته به سرای لارد کلیمف رفته سخن بر این مختوم شد. امین‌الملک گفت که:

اگر مرا مطمئن دارید که سپاه شما به حدود ایران نروند، من این شرایط شش‌گانه را در ضمن عریضه به حضرت دارالخلافة عرضه کنم تا فرمان چه رسد؟

سفیر انگلیس از قبول این مسئول سر باز زد و معلوم افتاد که این ملاحظه و دفع الوقت برای تجهیز و تشمیر عساکر انگلیس و قصد سواحل و بنادر فارس است. و امین‌الملک صورت حال را معروض داشت.

و چون این اخبار به دارالخلافة رسید حضرت شاهنشاه را از قبول این تکالیف شاقه موی بر اندام خار گشت، دریای غضب او به چارموجه در آمد و لنگر کشتی حلم گران سنگ او از تموج قهر گسیخته گردید و لختی بر این تکالیف عنیف خنده زد. فرمان داد تا عساکر ممالک محروسه به دارالخلافة حاضر شوند و از همه جانب ساخته کارزار گردند و به افغانستان پورش برند و به جانب هندوستان راه برگیرند، و از سند و پنجاب قصد دهلی و کلکته تصمیم دهند و تخلخل در جبال سند و تزلزل در بلاد هند در افکنند. و به جناب صدراعظم امر فرمود که: سپاهیان ممالک محروسه را آماده سازد، خزینه‌های آمده را به مصارف سپاهیان پردازد.

و جناب صدارت و شاهزادگان محفل مشاوره و مجلس مناظره آراسته نشستند و گفتند و برخاستند و از چارسوی مملکت ایران عساکر منصوره را اخبار و احضار نمودند.

جناب صدر اعظم خطی به فرخ خان امین‌الملک نگاشتن گرفت که:

وزیر مختار انگلیس ترا بفریفت و به گفتگوی مصالحه مشغولی داد و از آن سوی عساکر بحری دولت انگلیس را به تسخیر بنادر و سواحل فارس فرستاد، اینک بی‌آگهی ما قصد بندر بوشهر کردند. تو نیز شرحی رقم نمای که چون سفیر انگلیس مرا اغلو طه داد و این احدو ثه بر انگیخت از این سوی بنیاد مصالحت و از آن سوی آغاز مخاصمت کرد، آن خط که من سپردم باطل و آن شرایط از درجه اعتبار ساقط



است.

چون این خط نوشتی وزرای دول خارجه را که در اسلامبول حاضرند بر این امر گواه کن و راه پاریس برگیر و به سرعت بران.

چون فرستاد سریع السیر به امین الملک در رسید بر وفق رای جناب صدر اعظم عمل کرد و آن مطالب نگارش داد و نوشته سابقه خود را باطل کرد، و سفرای دول خارجه را گواه بگرفت و مصمم پاریس شد.

و روز بیست و چهارم ربیع الاول با تبعه سفارت به زوارق بخار که از دولت بهیه فرانسه در بوغاز دریای اسلامبول برای او مهیا شده بود در آمد، و شرع بر کشیده آهنگ نوردیدن بحر کردند و شب و روز همی رفتند، ریح عواصف به وزیدن در آمد، و تندی باد زمام از دست کپتان کشتی در روده، چون برق برفت و با آنکه مقصود بندر مرسلیه بود زورق به کنار بندر طولون در رسید، ناچار اهالی آن بندر را از قدم جناب سفیر کبیر ایران آگهی دادند و به استقبال آمدند و مهربانیه و میزبانیه کردند. سفیر کبیر دو روز در آن بندر بماند و سیم روز از آنجا به بندر مرسلیه در رسید کارگزاران بندر مذکور به تهنیت ورود سفیر کبیر توپها گشادند و با حشمت و شوکت تمام فرود آمد و از آنجا راه مقصد بر گرفته دو ساعت از شب دوشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاولی گذشته وارد ملک پاریس شد.

و قبل از ورود او وزیر دول خارجه صاحب منصبی با پنج عراده کالسکه برای سفیر کبیر بفرستاد و او و تبعه سفارت با عزتی شایان و جلالتی در خور به منزلی لایق فرود آمدند، و دیگر روز مسیو بیبرستن<sup>۱</sup> که میهماندار جناب امین الملک بود از جانب وزیر دول خارجه دولت بهیه فرانس جناب سفیر کبیر را به تهنیت ورود آمد. و روز پنجشنبه امین الملک به بازدید وزیر دول خارجه رفته و به منزل خود مراجعت کرد [۲۲۷] و مقرّر شد که در روز دوشنبه<sup>۲</sup> بیست و هفتم جمادی الاولی جناب امین الملک به مجلس حضور اعلیٰ حضرت ایمپراطور اعظم دولت بهیه فرانسه لوی

۱. بیبرستن کازیمیرسکی A. de Bibersein kAsimirski وی در ۱۸۳۹ و ۱۸۴۰ مترجم هیأت کنت دوسرسی سفیر کبیر فرانسه در تهران بود. بیبرستن مولف یک جلد کتاب «لغت فرانسه به فارسی» و یک جلد دستور زبان فارسی است.

۲. متن: روز شنبه. برابر مخزن الوقایع (ص ۱۹۰) اصلاح شد.

ناپلیان شرفیاب گردد.

در این ایام که سفیر کبیر عزیمت پاریس کرده بود حادثه بندر ابوشهر در ایران روی داد که در این محل به ذکر آن پرداختن واجب است.

## ذکر آمدن

### سپاه بحری انگلیس به خلیج عمان فارس و بیرون شدن جونس صاحب از بندر ابوشهر و سایر واقعات آن ایام

و چون از حرکت جهازات جنگی و سپاه انگلیس به بالیوز مقیم بندر ابوشهر جونس صاحب خبر رسید، در روز یازدهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۷۲ (هـ) / نوامبر ۱۸۵۵) خطی به میرزا حسن علی خان دریابییگی فرستاد که: من که تا اکنون به توقف این بندرگاه مأمور بوده‌ام، از دولت خود به خروج مأمور گشته‌ام، و بعضی از ائمه ااث البیت که حمل آن صعوبتی دارد در نزد تو به ودیعت خواهم نهاد. دریابییگی به قبول مسئول او آن اشیا را در دو صفحه قرطاس دو ثبت مطابق نموده و بر آن خط خاتم نهاده به یکدیگر سپردند.

چون این کار به انجام رفت بالیوز در روز هفدهم شهر مذکور به وداع دریابییگی آمده با او و مهدی خان سرهنگ و میرزا رضا و میرزا محمود خان تودیع کرده بیرق دولتی انگلیس که در کوتی یعنی خانه خود داشت فرود آورد و از بوشهر بیرون شد، و متوقفین آن شهر به اندیشه کار در افتادند و ارباب حرفه آشفته خاطر شدند. روز پنجشنبه بیست و یکم ربیع مذکور سه فروند جهاز انگلیس از ظاهر بندر مسقط گذشته به جزیره قشم و بندر بوشهر روانه شدند.

و در سلخ شهر مذکور هفت فروند دیگر کشتی از انگلیس در لنگرگاه بوشهر بیدار آمد و تا چهارم ربیع الثانی سی (۳۰) فروند کشتی در لنگرگاه بندر ابوشهر حضور یافت، و به جز این جهازات نیز بعضی زوارق آنان در بصره و بغداد به ابتیاع گاو و گوسفند و آزوقه و غله و سایر ضروریات و اعداد کار می پرداختند، پس از آنکه بهر محاربه ساخته شدند، در لنگرگاه بندر کشتی ها را لنگر افکندند.



و صاحب‌منصبان این جهازات و سپاه چند تن بودند: اترم صاحب سردار قشون بحری، سر هنری لیک سواندرا یجنف و یک میجر، جنرال استاکر و دو هزار و دو بیست و هفتاد (۲۲۷۰) از این جماعت سپاه توپچی و سرباز لندنی بودند، و سه هزار و چهارصد (۳۴۰۰) تن از افواج هندی داشتند؛ و سه هزار و هفتصد و پنجاه (۳۷۵۰) کس سپاه چریک و خدمه بودند، و از جهازات آن طایفه سی (۳۰) فروند جهاز بادی شرعی بود و هشت فروند جهاز دولتی سرکاری و هفت فروند جهاز آتشی بخاری اجاره کرده با خود آورده بودند. و یک هزار و صد و پنجاه (۱۱۵۰) سرباز اسب سواری و چهار صد و پنجاه (۴۵۰) رأس گاو به جهت کشیدن گاری حمل و نقل می نمودند.

علی‌الجمله چون قطعات سحاب که جای به جای سپهر نیلگون را پرده شود فروندهای زوارق جنگی روی دریا را حایل گشت و شهری بر فراز بحری ساخته آمد و شرعاً آنها افزایند گشت:

بر آب گفتمی یک شارسان بود چوبین

اما چون کارگزاران دولت علیه ایران گمان محاربه با انگلیس و عزیمت ایشان بر مقاتله نداشتند، لشکری مستعد بدان بندر مأمور نمودند.

## وفات محمد علی خان

### سرتیپ فوج قراچه داغی

و از قضایای اتفاقیه محمد علی خان سرتیپ فوج قراچه داغی پسر فضلعلی خان امیر تومان که با قلیل سربازی در آن بندر بود، در پنجم ربیع الثانی به سرای جاودانی رفته بود و او در خارج حصار بوشهر باستانی با چار عراده توپ ساخته بود و سربازانش پس از فوت او بی فرمانده بماندند.

در بابیگی مقرر داشت که توپ و سرباز او از باستان خارج حصار به شهر اندر آمدند و نعلش او را در مسجد بوشهر مدفون کردند.

و چون سپاه خصم در برابر بود فرصت به سوگواری و عزاداری او نکرد و رستم خان برادرش را به میان فوج آوردند و مهدی خان سرهنگ فوج نهاوندی که او را نیز

فوج کامل و تمام نبود در شهر جای داشت و برج و باره آن حصار در تصرف سربازان او بود و قراولخانه شهر نیز با فوج او بود.

### [استمداد دریاییگی از مؤیدالدوله]

و در این وقت دریاییگی و مهدی خان صورت واقعه را به خدمت نواب مؤیدالدوله معروض داشتند که:

اینک عساکر و زوارق انگلیس در لنگرگاه و مصمم منازعه و محاربه‌اند، نه از کارگزاران دولت ما را جواز حرب است و نه سپاهی به اندازه این کار در اینجا حاضر آمده.

نواب مؤیدالدوله را از نقض عهد دولت انگلیس حیرت آمده به اعداد کارکارزار پرداخت و محمدقلی خان ایلخانی فارس را با لطفعلی خان سرتیپ قشقائی و چند عراده توپ روانه دشتی داشته که در آن بلوک متوقف و هنگام حاجت ممد و معد سفر بوشهر باشد. و در هشتم ربیع الثانی مهر علی خان نوری ملقب به شجاع‌الملک از شیراز به عزم بوشهر خیمه بیرون برد و فوج خاصه و فوج چهارم و نیمی از فوج شیرازی و یک صد (۱۰۰) سوار غلام و چهار عراده توپ و یک عراده خمپاره با خود برد.

و مؤیدالدوله روز یازدهم ربیع الثانی خطی به دریاییگی فرستاد که به بزرگان سپاه انگلیس بگو که:

رسم دولتهای بزرگ نبوده که بی‌موجبی عهد بشکنند، و بعد از شکستن عهد بی‌خبر بر سر ولایت دولتی روند و به تصرف در آورند.

### [اولتیماتوم انگلیس‌ها به دریاییگی]

اما از آن سوی سردار انگلیس فرصت را از دست نداده به فکر تهیه کار خود افتاد. جنرال صاحب بهادر و ادمیرال صاحب که سپاه بڑی و بحری را سردار بودند به دریاییگی بدین شرح نامه نوشتند که:

کشتیهای جنگی و توپهای دولت انگلیس در کنار بوشهر حاضر و در قوت بازوی ماست که این شهر را چون خاکستر کرده بر باد دهیم و امروز تا فردا صبح مهلت دادیم که زنان و اطفال و ارباب حرفه و کسبه از این شهر بیرون شوند و اگر بمانند و به اطاعت ما در آیند هم به سلامت مانند، مشروط به اینکه چون ما آهنگ قلعه کنیم علم ایران را که در برابر چهار برج نصب کرده اند فرود آورند، و چون منقاد گردند ما را به اموال کس کاری نیست [۲۲۸] الا خزانه و قورخانه و آلات حربیه و اسلحه دولتی که ثبت آن را برداشته تحویل ما کنید ما خود نگاهداریم.

دویم آنکه لشکری که از ایران در اینجا مقیمند با طبل و شیپور به ما سپارید و سرکردگان نیز شمشیر خود را به نشان انقیاد نزد ما نهاده مرخص شوند، و ما را با دولت ایران مخاصمت است و با دیگر مردم خصومتی نخواهد بود، هر که تابع ما گردد به جان و مال ایمن است.

## استعداد دریایی از

### باقرخان تنگستانی

دریابگی نه رخصت جنگ داشت و نه استعداد درنگ، سراسیمه گردید، در نهم ربیع الثانی مهدی خان سرهنگ را روانه قلعه بهمنی و باقرخان تنگستانی را که از دالکی به حفظ بهمنی رفته بود با تفنگچی و توپ به بوشهر خواند.

در شب دهم باقرخان با دو عراده توپ و چهارصد (۴۰۰) تفنگچی که با خود داشت روانه بوشهر شد و در بیرون بر سر چاه آب نزول کرد، و مهدی خان خود به بوشهر رفت و بعد از ساعتی به باقرخان پیام فرستاد که به قلعه بهمنی رفته حافظ باش و توپهای او را گرفته بر فراز برج خلعت پوشان جای داد.

باقرخان به دریابگی پیغام فرستاد که: چون مرا به بوشهر راه نمی دادی چرا از بهمنی طلب کردی، چه امشب من می توانستم ده (۱۰) سنگر محکم تا صبح در برابر دشمن به پایان برم.



دریابگی گفت: صلاح وقت چنین اقتضا کرد، اکنون به زودی باز گرد.  
باقرخان ناچار حرکت کرده گاه سپیده دم به بهمنی رسید.

## اذکر خروج سپاه انگلیس از کشتی‌ها و ورود به بندر بوشهر

ولشکر انگلیس در روز دوشنبه نهم ربیع‌الثانی در حلیله دوفرسخی بندر بوشهر از زوارق پیاده شده، سی (۳۰) عراده توپ چهار پوند و پنج پوند و شش پوند و نه پوند از کشتی بر لب دریا آوردند، و هشت فوج سرباز هندی و سندی و بلوچی و عرب و انگلیس از دریا بیرون آمدند؛ و در حمله اول صد (۱۰۰) تن تفنگچی که در حلیله بودند به باران گلوله توپ متفرق شدند، و روز سه‌شنبه بماندند و روز چهارشنبه با شش فوج سرباز و هزار (۱۰۰۰) سوار و سی (۳۰) عراده توپ به جانب قلعه بهمنی یک فرسنگی بوشهر راه سپردند و گاه سحر به کنار قلعه آمدند. و این در وقتی بود که باقرخان از ابوشهر رسید و از رنج راه نیاسوده جنگ پیوسته شد. باقرخان و احمدخان پسرش و شیخ حسین چاه کوتاهی عرب دموخ ملاحظه قلت و کثرت عدد ناکرده از دو رویه گلوله توپ و تفنگ تواتر گرفت، کشتیهای بزرگ انگلیس نیز از دریا حرکت گرفته به نزدیک ساحل آمدند و در برابر قلعه بهمنی ستاندند و توپهای شصت و شش (۶۶) پوند را به جانب قلعه دهان‌گشادند، از بحر و بر و خشک و تر آتش حرب زبانه کشیدن گرفت.

باقرخان و مردم او استوار بایستادند، از هنگام طلوع آفتاب تا نیمه روز از دو جانب تنور محاربه تافته و جانهای عزیز حالت خار و خاشاک یافته بود، و دو گروه چنان به یکدیگر نزدیک شدند که ایرانیان بر روی سپاه انگلیس با تیغ همی زدند و جمعی را بکشتند، سواران انگلیس از چهار جانب باقرخان و مردم او در آمدند و گلوله‌های بسیار در میانه آنان بیاریدند تا آنان را به هزیمت برند. و با این همه فتور و قصوری در ثبات ایرانیان راه نیافت. و از حملات سپاه تنگستان هفتصد و چهل (۷۴۰) کس از عساکر انگلیس به خاک هلاک افتادند و سه عراده توپ از ایشان بگرفتند و پنجاه (۵۰) کس از مردم مهندس و سردار و حکیم معروف کشته شد، و



بسیاری جراحت یافتند.

چون جماعت سپاه بحری از میان زوارق، جلادت سپاه ایران و ضعف سپاه انگلیس مشاهده کردند توپهای کشتی را بر آن قلیل سپاه بر بستند و آتش زدند هفتاد و دو (۷۲) تن از خویشاوندان باقرخان تنگستانی مقتول شدند، احمدخان پسر دلیرش که نام نیا داشت نیز در این میانه به قتل آمد، و مردم او به هزیمت رفتند، و باقرخان نیز سوگوار به تنگستان رفت و در فرق فرزند و خویشان دیوانه و پریشان شد، و شیخ حسین به بوشهر گریخت و سپاه انگلیس قلعه بهمینی را مسخر کردند، روز چهارشنبه و شب پنجشنبه در آنجا بماندند.

و جنرال انگلیس به دریا بیگی پیام فرستاد که: متابع ماشو یا آماده جنگ باش. وی پاسخ داد که: مرا اجازه جنگ نداده‌اند، مهلتی دهید تا شجاع‌الملک در رسد و از جنگ و صلح هر چه کند مختار است. جنرال بر این سخن وقعی ننهاد و سحرگاه روی به سوی بوشهر نهاده همی رفت.

از آن جانب حسن خان برازجانی و محمدخان با تفنگچیان خود در برج خلعت پوشان نیم فرسنگی بوشهر جای داشتند و تنی چند از توپچیان نیز بر فراز آن برج به محارست متوقف بودند، در این وقت سردار انگلیس با شش فوج سرباز و هزار (۱۰۰۰) سوار نظام و سی (۳۰) عراده توپ در رسیده هم از گرد راه قصد انهدام برج کردند، و از جانب بحر دو تن توپچی را که بر برج بودند در هوا متلاشی ساختند. لاجرم توپچیان توپها را از برج به زیر آورده به سوی شهر فرار نمودند.

سپاه انگلیس دنبال آنان گرفته همی تاختند و در نخلستان خارج بوشهر که باغ شکری نام دارد در آنها رسیده از دریا نیز بر آن قوم باران گلوله همی بارید، بعضی از مردم برازجان از بیم آتش توپ و بیم جان خود را به آب درافکندند، و جمعی با حسنخان و محمدخان برازجانی و محمدرضا بیگ زیارتی به دروازه بوشهر رسیده، سرباز قراجه داغی که بی سرتیپ و ترتیب بودند، چون فراریان را دیدند از برج فرود آمده در میان دروازه مجتمع شدند، و فوج نهاوندی و توپسراکی که در بیرون قلعه بودند به هزیمت رفتند. و سپاه انگلیس توپ زنان و فخرکنان در رسید، علی سلطان بهارلو توپچی از جانب بحر چهار گلوله توپ به جانب زوارق انگلیس بیفکند و چند کشتی را رخنه کرد و یک تن را پست کرد از آن پس بترسید، و به

بیغوله‌ای متواری شد.

و در این وقت دریا بیگی سراسیمه شد حکم داد تا رایت ایران را به علامت اطاعت با اره بریدند و به زیر افکندند. مردم شهر چون علم دولتی را نگوینسار دیدند مضطرب شده به یک بار فریاد برکشیدند و از جماعت توپچی و سرباز جمعی به خانه مجتهد بحرینی و سید محمد طاهر اردبیلی پناه بردند، و جمعی به بیغوله‌ها و زاویه‌های خویش پنهان شدند، و مردم شهر از غایت حمیت و غیرت بر دریا بیگی [۲۲۹] و افکندن علم و نپرداختن به محاربه توپخ همی کردند که به طمع مال و موجب دولت انگلیس و مواضعه با آن قوم پرتدلیس به مدافعه اقدام نکرد و علم دولتی را به منشار قطع کردن فرمود و تفنگچی دشتی و برازجانی را با باقرخان بفرستاد او را به بوشهر راه نداد. مع القصه او را به محاربه و ثبات ترغیب کردند، ولی دریا بیگی را قوه ایستادگی نمانده.

و در این وقت سپاه انگلیس در رسیدند<sup>۱</sup> و محمدرضا زیارتی و محمدحسن خان برازجانی و محمد خان دشتی پریشان خاطر شدند، و محمدرضا بیک با حیدر بیک برادرزن شیخ عبدالرسول خان دریا بیگی مرحوم و چهار سوار برای رهائی از خصیم و غنیم از دروازه بیرون شدند. سواران انگلیس از قفای آنان بتاختند و حیدر بیک را به شمشیری از اسب بیفکنند و محمدرضا بیک بازگشته دو تن سوار را به شمشیر بکشت. جماعت سواران نظام به یک بار او را هدف تیر تفنگ کردند و سی و پنج (۳۵) گلوله به اعضای او رسیده جان بداد، و محمد خان را مردم دشتی به دستیاری کشتی از میان به در بردند و حسن خان برازگانی پس از دوروز تواری تغییر لباس کرده به برازگان گریخت.

چون سپاه انگلیس اطراف قلعه بوشهر را فرو گرفتند و شهر بوشهر تسلیم شد، سردار از بیرون نامه به درون فرستاده دریابیگی را به خارج احضار کرد و مهدی خان سرهنگ و میرزا رضای منشی را نیز بخواست، و هر سه تن را شمشیر مجوهر حمایل بود. مهدی خان نشان سرهنگی خود را نیز آویخته داشت. جنرال به دریابیگی بر وجه سخریه گفت که:

۱. چاپ سنگی: مع القصه بزه را می برد گرگ و اشتلم می کرد گرد، چون سپاه انگلیس در رسید، محمدرضا زیارتی.



هنوز عَلم دولت ایران در بند ممبئی ملجاء و مناص پناهندگان است، ترا چه افتاد که این عَلم را به منشار بریدن گفتم؟ و چرا به امنای دولت از ورود ما اعلام نکردی که برای محافظت و محارست شهر بوشهر لشکری کافی بفرستند؟ و چرا در این عرض عریض زیاده از دو فوج سرباز ناقص و یک صد و پنجاه (۱۵۰) تن توپچی مریض در این شهر نیاوردند؟

ایشان پاسخ دادند که:

امنای دولت ایران ما را رخصت جنگ ندادند و زیاده از این سپاهی به محافظت بوشهر بدینجانب نفرستادند، و همانا در خاطر نداشتند که انگلیس عهد مودت چندین ساله را شکسته با دولت علیه ایران از در منازعه و محاربه خواهند درآمد، در این وقت شما بر ما تاختید و جنگ درانداختید، و ما صورت حال را به شجاع‌الملک سردار فارس عرضه کردیم و منتظر جواب بودیم و شما مهلت ندادید و درآمدید.

سرداران سپاه انگلیس گفتند که:

نعمت پادشاه ایران بر شما حرام است که باستیان محکم و قلعه متین با علوفه و آذوقه و قورخانه و توپخانه داشتید، خودداری نمودید و شهر را محارست نفرمودید و به این کار، نام بلند دولت خود را پست کردید. آخر دبیر را به شمشیر چه مناسبت است و نویسنده و منشی را به بندرداری چه ملام است، این چنین سرهنگ را نیز شمشیر در خور نیست.

و فرمان داد تا شمشیرهای هر سه تن را بگشادند و قراول گماشتند. چون آن شب در گذشت سحرگاه روز پنج‌شنبه پس از ضبط غلات و قورخانه و توپخانه، سردار فرمان داد که: آن سه تن را محبوساً به کشتی برده بدارند و لشکریان با اسلحه از شهر بدر آیند، افواج مذکوره با بنه و آغروق از دوازده بیرون آمدند و تفنگ و سایر آلات جنگ را بر در دروازه بسپردند و بگذشتند. چون قدری راه سپردند دیگر باره حکم کرد که شب متوقف باشند و صبحگاه بروند و قراول بر آنان گماشت.

چون روز دیگر در رسید لشکر انگلیس بنه و آغروق لشکر ایرانی را تصرف کردند و ایشان را مرخص داشتند و بیماران افواج برای معالجت در بندر متوقف شدند و هر که نتوانست نرفت و کس مانع نبود. چهاردهم ربیع الثانی به برازگان رسیدند و در این وقت مجلس سوگواری برای احمدخان بن باقرخان فروگسترده بودند. حسن خان برازگانی خلعتی که از سردار انگلیس بدو برده بودند در بر کرده در آن مجلس جای داشت. سربازان به نزد او آمدند و طلب علوفه و آذوقه کردند، وی آب شرم و آرم از رخ شسته گفت: در چنین روز بر رعیت آذوقه و علوفه نتوان حواله کرد. گفتند: از غلاتی که عمال دیوان در برازگان جمع کرده و به تو سپرده اند، حاجت ما را کفایت کن. گفت: ما را آن اجازت و اختیار نیست، شما فکری دیگر بکنید. چون نقدی نداشتند که از رعیت بخرند گرسنه و برهنه راه کازرون برگرفتند و در آنجا به فوج رضاقلی خان عرب ناصری پیوسته شدند.

و چون به کازرون رسیدند، میرزا علی محمد خان حکمران کازرون که از پسران مقرب الخاقان حاجی قوام الملک بود از فرط کرم جبلی و موروثی کام همه را روا و کار همه را به نوا کرد و مرفه الحال شدند. علی سلطان بهارلو و مصطفی قلی خان [نیز با جامه تبدیل] با سربازان از بوشهر به درآمده رهائی یافتند، رستم خان نیز برفت. پس سرداران انگلیس در بوشهر شحنة بگماشتند و فرمان دادند که ارباب معاملات ابواب دکاکلین بگشایند و به بیع و شری اشتغال گزینند، و سرداران انگلیس خواستند تا حاجی قوام الملک را متهم دارند و دامن پاک او را که از جان نثاران فدوی این دولت ابد مدت است به گناهی بیلایند، با مردم شهر همی گفتند که: ما بوشهر را به جنگ مسخر نکرده ایم به دریابگی سی هزار (۳۰۰۰۰) تومان دادیم که علم را قطع کرد و شهر را تسلیم نمود و با ما مواضعه نهاده که به حاجی قوام پدر خویش نامه کند و او را بر آن دارد که مردم شهر را بر مؤیدالدوله بر آغالد و بشوراند. او گویند در این معنی خطی به جبر از دریابگی گرفته به ممبئی فرستادند. حال

۱. در نسخه دیگری از چاپ سنگی که در اختیار مصحح است مطالب این قسمت چنین آمده: و میرزا محمد علی خان ضابط کازرون لختی کاران بینوایان را به نوا و در طعام و لباس آنان را به قدر امکان کامروا بساخت. علی سلطان بهارلو و مصطفی قلی خان نیز با جامه تبدیل در میانه این سربازان از بندر بدر آمدند و رهائی یافتند، رستم خان نیز رها شد.



آنکه چنین امری ابداً واقع نشده محض تدلیس و تدابیر انگلیس بود که این الفاظ را شهرة آفاق نمودند.

علی‌الجمله میرزا حسنعلی خان دریا بیگی را با هفت تن از خدام و مهدی خان سرهنگ و میرزا رضای منشی روز جمعه در زورق نشانده از دریا سیر داده به بندر بمبئی بردند، پس هفتصد (۷۰۰) گاو و دو هزار (۲۰۰۰) گوسفند و پانصد (۵۰۰) تنگ خرما به بندر بوشهر حمل و نقل نمودند و یک صد (۱۰۰) صندوق همه روزه با طبل و شیپور از کشتی به بوشهر حمل و هنگام شام باز پس بردندی، و دگر روز بیاوردندی، تا پنج روز چنین کردند و بر چشم مردم چنان جلوه کردند که پانصد (۵۰۰) صندوق زرناب است که به جهت اخراجات و انعام خدمتگزاران به همراه آورده‌اند تا خلایق به طمع زر فریفته و به موافقت انگلیس شیفته شوند، و هر شب دوست (۲۰۰) کس از سواره و دو عراده توپ به طلایه اردو بیرون می‌فرستادند و تا سواد [۲۳۰] اردوی آنان از دور بسیار بدید آید و در نظر بینندگان عظیم نماید، دو سه چندانکه مردم داشتند خیمه‌های اضافه برمی‌افراشتند و جنرال صاحب بهادر سردار انگلیس بر صفحه‌ای سخنی چند رقم کرده و خاتم خود را بر زده از دروازه بوشهر در آویخت. و حاصل آن این است که:

شهر بندر بوشهر در مدت چهار ساعت به تسخیر سپاه بری و بحری انگلیس درآمد، به نام حضرت ملکه معظمه؛ و بعد از آنکه چوب زیرین علم ایران به علامت انقیاد فرود آمد، علم کوتی انگلیس افراخته گشت و بیست و یک تیر توپ به قانون دولت به سلامتی وجود مسعود ملکه معظمه خلدالله ملکها و سلطانها خالی شد. و کشتیهای انگلیس را که در تمامت بحار سائر است برای اعلام مردم جهان از این فتح به زینت کردند. و به حکم سردار جنرال صاحب بهادر سالار افواج انگلیس که به خلیج فارس درآمد.

مستر فیلکس جونس کارپرداز مهم دولتی و بالیوز خلیج فارس از کوتی انگلیس در بوشهر رقم شد به تاریخ یازدهم دسامبر یک هزار و هشتصد و پنجاه و شش عیسوی ( / ربیع‌الآخر ۱۲۷۳ هـ).

هم این شرایط را به تاریخ مذکور در صفحه‌ای نگاشته از دروازه در آویختند:

فقره اول: شهر بوشهر در تحت حکومت انگلیس در آمده، از این روی باید به قواعد و قانون عسکری آنانکه در تحت حکومت انگلیس می باشند حقوق هیچ کس را از دست باز ندهند و گوش به سخنان بدخواهان و منافقین فرادارند، و اگر نه کیفر عمل خویش معاینه کنند.

فقره دوم: چندآنکه حکمی مرقوم نشده بندر بوشهر از زحمت عشاران معاف خواهد بود.

فقره سیم: آلات حرب و اسلحه در نزد هر کس باشد ضبط خواهد شد و بی اذن هیچ گونه مسکرات خریده و فروخته نگردد.

فقره چهارم: جز مسکرات هر چه از بندر بیرون برند یا در آرد بیع و شرای آن ممنوع نیست

فقره پنجم: بیع و شرای غلام و کنیز جایز نیست و همه آزادند.

فقره ششم: آنانکه در این شهرند مادام که بخواهند زیر حمایت انگلیس خواهند بود.

فقره هفتم: جز لشکریان و اهل پلیس کس سلاح جنگ بر ندارد و در نزد هر کس دیده شود گرفته خواهد شد، و مسافران چون به دروازه رسند آلات حرب خود را به حافظان دروازه بسپارند، و گاه بازگشتن از او بستانند.

فقره هشتم: آنانکه زیر علم انگلیسند هر کس به آئین شریعت خود طاعت خدا کند، دولت انگلیس را به دین و مذهب کس کاری نیست.

فقره نهم: معاصی جزئی را به قانون عسکری مکافات دهند و اگر جرمی بزرگ باشد حکم آن با سردار جنرال صاحب است و هر کس در این بلده مدیون باشد بی ضامن برفتن از شهر مرخص نیست.

قصه سرداران انگلیس درون شهر اوتراق کردند و دو فوج سرباز در شهر بازداشتند که کس بی اجازت از دروازه بیرون نشود. و چون کار شهر را منتظم کردند به فکر مصالح حفظ خود افتادند و چند چاه آب راه از بیرون بوشهر با خاک پر کردند که اگر سپاه خارج به آنجا رسند بی آب مانند و روزی دو هزار (۲۰۰۰) مزدور گرفته



به حفر خندق و بنیان سنگر می پرداختند و حفرهای متعدد در زمین برده به بارود می انباشتند که چون سپاه ایران یورش برند آتش زنند. و از سامان بوشهر تا باغ شکری را سنگر بستند و شصت (۶۰) عراده توپ در سنگرها گذاشتند و چند چاه آب را که گوارا بود در میان سنگرها افکندند، و از دو جانب بوشهر که آب دریا بر معبر شهر احاطه داشت کشتیهای بزرگ باز داشته دهان توپها را از دوروی به جانب معبر رو باروی کردند و گلوله این توپها از هجده (۱۸) من و چهارده (۱۴) ونه (۹) من کمتر وزن نداشت.

پس به جمع آوری آذوقه همت گماشتند و به عمال آن صفحات خلعت فرستادند و بعضی از مشایخ که در سواحل و جزایر عمال بودند ناچار با آنان متابعت گزیدند، از جمله شیخ حسن چارکی که در جزیره قیس سکونت داشت ده (۱۰) سرگاو بدانها فرستاد و اظهار دوستی کرد.

و روز شانزدهم ربیع الثانی در شیراز خبر به نواب مؤیدالدوله رسید و این در زمانی بود که مهرعلی خان شجاعالملک به عزم سفر بوشهر در حوالی شیراز به چنار راهدار بود، مؤیدالدوله خطی بدو فرستاد که در حرکت تعجیل گزیند و شتاب بر درنگ ترجیح دهد، و حکمی به رضاقلی خان رقم زد که هنگام وصول شجاعالملک از کازرون بدو پیوندد، به محمدقلی خان قشقایی ایلخانی نیز حکمی رفت که بدو ملحق شود و روانه مقصد شوند. و صورت واقعه را به حضرت دارالخلافة عرضه کرد، و خود به تهیه سپاه پرداخت.

و از این خبر در فارس به هیچ روی فتنه برنخواست و حاجی قوام و اعظام آن دیار اجتماع کرده در خدمت مؤیدالدوله به مدافعه انگلیس رخصت خواستند. مؤیدالدوله پاسخ داد که:

الحمد لله عساكر دولتي اين كار را آماده و كافي است و به مصحوب بريدان سريع السير دولت ابد مدت اين اخبار در دارالخلافة مفروع سمع امنای دولت عليه گرديد و به تجهيز لشكر و ارسال عسکر قیام و اقدام ورزیدند.

و چون ملتسمس حاجی قوام و عمال مملکت فارس در باب رخصت بر مدافعه انگلیس در خدمت مؤیدالدوله به نحو مزبور قرین اجابت نشد، لهذا ایشان هم

بر خود مقرر داشتند که به وسایل دیگر در هواخواهی دولت و جان نثاری در راه ارادت و فدویت کوششهای شایان و سعیهای بی‌پایان به تقدیم رسانند، چنانکه حاجی قوام و عمال مملکت و میرزا نعیم لشکرنویس باشی و حاجی محمدهاشم خان امیر دیوان فارس و سایر اعظام آن ملک در راه خدمت و بندگی حضرت تشمیر ذیل ارادت نموده در تهیه سیورسات و ملزومات و مایحتاج و مصارف عساکر نصرت مآثر که متعاقب و متوالی هم از دربار خلافتمدار همایون به مقابله و مدافعه عساکر انگلیس مأمور شدند و اردوهای منتظمه چه در تحت سرداری شجاع‌الملک و چه در زیر حکم و سپهسالاری کشیکچی باشی<sup>۱</sup> مجتمع آمدند - چنانکه تفصیل مذکور خواهد شد - جهدهای موفور به عمل آوردند.

و بدین سرشدند که اگر حمل آزوقه و قورخانه و ملزومات لشکر همه در اکتاف و ارداف عمال فارسیان باشند عمل خواهیم داد. و الحق به طوری از عهده برآمدند که هر نوع ملزومات لشکرکشی از قبیل آزوقه و مأمول و ملبوس و ادوات حرب و قورخانه و سایر در معسکرها برای برانجان به طوری و فور بهم رسانید که اردوها مثل یکی از بلاد معموره شده بود که هر چه می‌خواستند موجود بود.

### ذکر مأموریت

کشیکچی باشی قاجار به حکمرانی سپاه نصرت پناه

ماموره بنادر ملک فارس

اگر چه به تدریج سپاه نصرت پناه با سرکردگان و سرتیپان رزم آگاه مأمور به فارس شدند لازم افتاد که در این وقت کاردانی بزرگ و حکمرانی امین به حکمرانی آن سپاه تعیین یابد، لهذا مقرب‌الخاقان امیر الامراء العظام میرزا محمد خان کشیکچی باشی قاجار خلف‌الصدق مرحوم امیرخان سردار که عمده دولت و رکن حشمت و روی انجاب و بازوی ابطال بود بدین خدمت نامزد شد، و فضلعلی خان امیر تومان قراباغی که در فروسیئت و لشکرکشی فرید و وحید و معروف مردم قریب و بعید



است نیز به موافقت کشیکچی باشی با جماعتی از صاحب منصبان سوار و پیاده معین گردید، و به روز پنجشنبه چهارم جمادی الاولی از دارالخلافه به عمارت و باغ خارج شهر نقل و تحویل کردند.

و حضرت شاهنشاهی از کمال چاکرنوازی و بنده پروری روزی هنگام رکوب به باغ مذکور [۲۳۱] توجه فرموده کشیکچی باشی را به تفقدات و تلطفات خاص مخصوص داشت، و از باره‌بند خاصه و اصطبل مبارکه مرکبی آهو خرام، گوزن اندام، طاووس پیکر صرصر تک، کوه هیکل با زین معرق و ستام مرصع بدو بخشید و خلعتی گرانبهای کشمیری با تفرنگی بی نظیر به فضلعلی خان امیر تومان موهبت کرد، و مبلغی خطیر زر مسکوک برای مصارف عساکر با کشیکچی باشی حمل دادن فرمود، و آنان را از رکاب اعلی رخصت عزیمت به مقصد داد، و احکام الحاق بعضی عساکر منصوره به اردوی وی از دیوان اعلی صدور یافت.

و کشیکچی باشی با چهار عراده توپ و قورخاه مضبوط و شش فوج عساکر نظام و بسیاری از سواران غلام پیشخدمت و غلام بهادران طوایف شاهیسون و شکی و نانکلی روانه شد، و از پروردگان مدرسه نظامیه دارالفنون فرامرز خان سرهنگ و محمدصادق خان قاجار شامبیاتی و محمدحسن خان مقدم و مصطفی قلی خان نوری و محمد آقای تبریزی نیز به همراهی و خدمت وی مأموریت یافتند. و در تمامت عرض راه اردو به نظمی کامل حرکت و سکون داده که به رعایای منازل عرض راه حبه‌ای جو و پره گاه الا به بهای زر خالص حواله نرفت.

و در شهر جمادی الاخره با کوکبه زاهره و حشمتی و افره به شیراز در رسید، و او را استقبالی بزرگ کردند و بزرگان ملک در خدمتش خردی پیشه گرفتند. و محمد ابراهیم خان نوری سرتیپ افواج ثلثه اصفهان نیز با افواج خود در دوازدهم شهر مذکور در رسید، و تمامی اکابر و اعیان فارس به موافقت حاجی قوام‌الملک بن‌اعتمادالدوله<sup>۱</sup> حاجی ابراهیم خان صدر سابق شیرازی و عموم مردم شهر ازدحام و اجتماع کرده به خدمت کشیکچی باشی آمدند، و به رخصت منازعه با سپاه انگلیس و عزم بوشهر مستدعی شدند.

کشیکچی باشی عموم خلائق آن مرز و بوم را به التفات امنای دولت مستظهر

۱. چاپ سنگی: حاجی قوام‌الملک بن‌اعتمادالدوله.

ساخته، به منازل خود رخصت رجوع داد و به تهیه قورخانه و انتظام جبهه خانه و تجهیز سپاه نصرت پناه مواظبتی کامل نمود و مصمم حرکت به جانب بندر ابوشهر بود.

### ذکر محاربه مصطفی قلی خان میرپنجه در بندر لنگه با سپاه انگلیس

سابقاً مرقوم افتاد که مصطفی قلی خان میرپنجه قراگوزلو با جماعتی از سپاه و توپخانه مدتی به توقف لار مأمور بود، پس به انتظام بندر و سواحل فارس رفت و در بندر لنگه در ساحل دریا خیمه افراخت و اردو بزد و به نظم امور پرداخت. در بیستم ربیع الثانی ناگاه یک فروند کشتی انگلیس که شصت و شش (۶۶) توپ و خمپاره را حامل بود و دریاپیگی و دیگران را به بمبئی می برد، در رسید، حکمران کشتی گروهی در ساحل نظاره کرد و حکم بگشادن گلوله توپ داد، هوا پر کره اثیر گشت و زمین پر آثار سعیر، سکونت میرپنجه در حوالی بحر صعوبت یافت و گلوله توپ تواتر گرفت و وزن هر یک از آن گلوله ها معادل ده (۱۰) من بود. و به جهت وصول آن گلوله ها به اماکن بعیده حصول ضربه شدید هر توبی را با نیم من بارود انباشته بودند. میرپنجه از توالی آن آتش سوزنده و آهن فروزنده بربلب آن تاب نیاورده و با دو عراده توپ لختی به ناچار پیکار کرد و در آن فایدهتی ندید، لاجرم فرمان داد تا بنه و آغروق و قورخانه را حمل کرده از کنار دریا خود را دورتر کشید، و از آن رعد و صاعقه من بعد سلامت یافت، و بدیشان پیغام فرستاد که مردم ما را با دریا کاری نیست اگر به جنگ ما رغبت دارید پای به صحرا گذارید. شیخ خلیفه و مردم بندر لنگه از حرکت میرپنجه خرسند و راضی شدند که در میان مصادمه دو سپاه کوفته و رنجه نگشتند.



## ذکر بعضی واقعات این ایام در حضرت دارالخلافه طهران

چون اخبار منازعات سپاه انگلیس و ورود زوارق جنگی آنان در بنادر و سواحل فارس انتشار و اشتها پذیرفت، مردم دیار و بلاد ایران که به بسالت و شجاعت و لشکرکشی همیشه خوی و عادت داشته‌اند از اقطاع و اصقاع ممالک ایران به جوش و خروش درآمدند، خون حمیت آنان در عروق عصبیت به طغیان درآمد و نبض غضب ایشان در پیکر مردی جریان یافت، و از اطراف و اکناف عرایض چاکرانه به دارالخلافه تواتر گرفت و رخصت مجاهدت و جواز مبارزت طلبیدند، و علمای ممالک محروسه نیز در ضمن ذریعه جات به اظهار حمایت شرع مبین و محافظت دین سید المرسلین به گفتار درآمدند. و از تمامت ممالک محروسه ایران عریضه‌ها به دارالخلافه فرستاده معروض داشتند که:

حکم جهاد داده‌ایم و هر یک در شهری با چندین هزار کس منتظر  
اذن و اشارت شاهنشاهی بر پای ستاده‌ایم تا به هر جانب که اشارت  
رود، مبادرت شود.

حضرت شاهنشاهی به صدور فرامین مطاعه همه را بنواخت و خوشنود  
پداشت که:

الحمد خزینه با سیم و زر آکنده و سپاه ما به اطراف بدین کار  
پراکنده‌اند و از علما دعاگوئی سزاست و از سلاطین جنگجوئی  
رواست.

و بدین مضمون مرحمت مشحون احکام و فرامین به بلاد و امصار اصدار یافت.  
از آن جمله فرمانی به افتخار نواب اردشیر میرزا حکمران دارالخلافه صادر شده بود  
که: در روز پنجشنبه یازدهم شهر جمادی‌الاولی در جامع اعظم دارالخلافه علمای  
اعلام و امرای عظام و تمامت طبقات خواص و عوام زیاده از بیست هزار (۲۰۰۰۰)  
کس به اصغای و استماع آن اجتماع کردند. و چون در آن ضمن خلائق را مطالب و  
عرایض بود و شرفیابی کل خلق به حضور اقدس و عرض حال خود صعوبت  
داشت، علما و فضلا و ائمه و قضات عریضه به خدمت جناب جلالت مآب اشرف

صدراعظم نگاشته متمنی قدم آن جناب در آن مجمع شدند، و مضمون عریضه علما به عبارته در این محل مرقوم می‌گردد:

به شرف عرض می‌رساند که از قراری که نواب والا اردشیر میرزا حاکم دارالخلافه اعلام فرموده بودند گویا دستخط و فرمان مبارک از جانب سنی‌الجوانب همیون شاهنشاهی صان‌الله شوکته عن‌التناهی به افتخار ایشان صادر شده است که به اهل ملت ابلاغ فرمایند، قرار مجمعی در جامع شاه گذاشته‌اند که فرمان همایون را بخوانند. بدیهی است که مردم هم در مقام امثال امر همایون هر یک به لسانی عرض و استدعای خواهند داشت [۲۳۲] و برای همه ممکن نمی‌شود که استدعای خود را به خاکپای همایون معروض دارند، لهذا لازم است جناب جلالت‌مآب عالی که رئیس کل ملت و شخص اول دولت هستند و وکالت مطلقه از جانب سنی‌الجوانب همایون دارند زحمت کشیده به مسجد تشریف بیاورند که بعد از خواندن فرمان همایون، مردم عرایض خود را معروض و نیت و مقصود خود را ظاهر سازند.

چون به توسط علما خلائق این تمنی کردند، جناب صدارت با جماعتی از ارکان دولت به مسجد رفته و خطیب‌باشی بر فراز منبر صعود کرده مضمون دستخط مبارک را قرائت کرد. و عبارات مرحمت آیات بدین گونه بوده که:

بر همه معلوم و آشکار است که ما همیشه تا به حدی که خلاف غیرت و عصبیت دین و دولت در میان نیاید به سفک دماء و قتال البته راضی نیستیم، اما وقتی که از کارکنان دولت انگلیسی که خود را دوست قدیم این دولت می‌دانستند این گونه بی‌حسابیها و حرکات تنفرآمیز و دشمنیهای آشکارا و قصد ذلت ملت اسلام به ظهور آید و روز به روز در تکالیف شاقه خود بیفزایند، البته ما هم تا در قوه داشته باشیم بر ما و بر جمیع اهالی اسلام واجب است که کمر همت بر میان بسته به عون خداوند و توجه صاحب شریعت و طریقت علیهما السّلام باد غرور را از دماغ خصم بیرون کنیم تا بدانند که ملت اسلام و دولت ایران که سالها با غیرت و عزت راه رفته و بر همه تفوق